

تاریخ 2008.08.27

حمید انوری

## عکس ها سخن میگویند

پاپوشهای آبی و نارنجی و گلابی



پا پوش های آبی و نارنجی و گلابی  
از عایشه و آمنه و گلالی  
و آن پاپوش دیگر  
از مادر شان درخانی  
تنها یادگاری  
از خانوادهء کوچکم  
که دیگر نیست  
جگر گوشه های مظلوم من  
معصومانه  
پارچه پارچه شدند  
سه خواهر  
پهلوی هم  
کاسه های حلبی بردست  
منتظر خیرات  
و مادر  
در انتظار  
کودکان دلبنده  
تا مگر لقمه نانی  
توته گوشتی  
در راه خدا  
رسد از راه  
سفره پهن بود و  
مادر همچنان  
در انتظار

کودکان همچنان در صف

منتظر

ناگاه....

مهییب غرشی

جنگنده جت های

امریکائی

از دور آمد به گوش

طفلکان هنوز

در پهنه دیوار

در حال انتظار

بسوی دیگ خیرات

خیره خیره در نگرستن

اما ! مادر

با نخستین

غرش

جستی زد و

چاپک

چاپک تر از یک آهو

آسیمه سر

سوی دخترکان دلبندهش

پرید بیرون

اما!!

آوخ!

دیگر خیلی دیر بود

جت ها چاپک تر از مادر

فراز کلبه های گلین

یوروش بردند

چه شد دیگر؟!

ندانستم

خرواری از خشت و خاک و سنگ و خاکستر

جگر گوشه های دلبندهم را

حاصل یک عمر جان کندهم را

در یک لحظه کوتاه

بلعیده بود ....

کلبه گلین در یک لحظه

با خاک برابر بود

عایشه و آمنه و گلالی کوچک را

کاسه های حلبین

هنموز بود خالی

طفلکان پارچه پارچه

زیر آوار پراکنده....  
اما! درخانی  
مادر طفلکان بخت برگشته  
در فاصله دو اطاق  
درست زیر رواق  
برابر  
دوپارچه بود  
مادر نه رسیده بود  
به کودکانش  
هرگز....  
\*\*\*\*\*

از خانواده من فقط  
باقیست  
پاپوش های  
آبی و نارنجی و گلابی....  
گلالی کوچک  
دختر ناز پدر  
گدی گک لته نی خود  
هنوز  
فشرده داشت در آغوش  
با دنیائی از آرزوهای کودکانه  
و اما....  
عایشه و آمنه  
کتاب های درسی  
با چادرک های سپید  
آماده رفتن به مکتب....



تاریخ صنف چهارم  
قرائت دری برای صنف سوم  
کتاب ها آتش گرفتند و سوختند  
نه نشانی از تاریخ  
نه هم از دری

اما گدی گک گلالی



خاکستری و دود آلود  
در گوشه ای افتاده بود

\*\*\*\*\*

طالب کجا بود؟

در کلبه ما فقرا

دیدي تو چها بود؟!

شرمت باد!

تو یکی طالب مرده یا که زنده

نیافتی

جز دو سه طفلک ژنده

نیافتی

بخدا جز خس پوشک و

دو سه چوشک

نیافتی

طالب کجا بود؟

ننگت باد!